



خلقت آدم علیه السلام قسمت ششم: نفخ روح

گفتیم که چهل سال جسد آدم علیه السلام به حال خود ماند تا قابلیت دریافت روح را پیدا کرده و زمین نیز آماده پذیرایی او باشد، پس از آن خداوند از روح خود در او دمید، چنانکه دوبار در قرآن کریم میفرماید **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** .

مرحوم کرمانی اع نیز میفرمایند:

از سمك چون رفت بر اوج سماك	*** **	باز گویم تا که آن يك قبضه خاك
حق ز روح خویش اندر وي دمید	*** **	چون کمال اندر تن او شد پدید

حال روح خداوند چیست که مناسبت با جسد آدم علیه السلام پیدا کرده و چنین شرافتی به او داده که **“فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ”** ملائکه امر به سجده بر او شدند.

ابتدا اینکه خداوند مخلوق مرکبی نیست که از جسم و روحی ترکیب یافته باشد، بلکه این روح مانند تمامی صفات و اعضائی که برای او گفته میشود، مانند ید الله، عین الله و غیره... از جهت تکریم است برای بهتر و با شرافت ترین مخلوقی که خلق کرده و او را به خود نسبت داده. همانطور که در بین خانه ها، خانه کعبه را به عنوان با شرافت ترین ایشان آفرید و به خود نسبت داد، چنانکه از امام باقر علیه

السلام در مورد آیه نفخت فيه من روحى سوال شد و فرمودند: **إِنَّمَا أَضَافُهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ كَمَا قَالَ لَبَّيْتُ مِنَ الْبُيُوتِ بَيْتِي وَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِيلِي وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُحَدَّثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ.** یعنی : همانا اضافه کردن و نسبت دادن آن روح به خودش بخاطر این است که آن روح را بر سایر ارواح برگزید، چنانکه خانه ای از خانه ها را خانه خود خواند، و پیامبری از پیامبران را خلیل خود خواند و مانند آن، و تمامی اینها مخلوق و مصنوع و حادث و تربیت و تدبیر شده اوست.

اما از این روح نه تنها در خلقت آدم ع بلکه در موارد دیگری نیز یاد شده، مانند خلقت عیسی علیه السلام که میفرماید **فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا،** و میفرماید **يُنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ** و از این آیه مشخص است که روح غیر از ملائکه بوده که بوسیله او بر پیامبران نازل میشوند. و همچنین میفرماید **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** یعنی این روح از جنس امر و حکم و مشیت خداست.

پس روحی است متفاوت از روح هایی که شنیده ایم،، (یعنی روح نباتی، حیوانی و انسانی، که امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث کمیل و اعرابی به آن اشاره میکنند. و همینطور غیر از روح حیات، قوت، شهوت و روح الایمان که امام صادق علیه السلام اشاره میکند).

و تنها به عبارت امام صادق ع **روح القدس** و به عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام **نفس لاهوتیه ملکوتیه** است که میتوان در معنی روح خدا معنا کرد، چرا که ارواح دیگر اشرف ارواح نیستند که خداوند به خود نسبت دهد و ملائکه را امر به سجده بر آن کند.

چنانکه در حدیث امام صادق علیه السلام میخوانیم: **يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ صَ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهَضٌ وَ جَاهِدٌ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرِبٌ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ آمَنٌ وَ عَدَلٌ - وَ رُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النُّبُوَّةِ** یعنی ای مفضل! خداوند تبارک و تعالی در پیامبر ص پنج روح قرار داد. روح حیات که به آن حرکت میکند و بالا میرود و روح قوت که به آن برمیخیزد و تلاش میکند و روح شهوت که به آن میخورد و مینوشد و با زنان حلال آمیزش میکند و روح ایمان که به آن ایمان می آورد و عدالت میورزد و روح القدس که با آن پیامبری را حمل میکند.

همچنین در حدیث اعرابی میخوانیم:

يا مولاي و ما النفس اللاهوتية الملكوتية الكلية؟

اعرابی عرض کرد: ای مولای من نفس لاهوتی ملکوتی کلیه چیست؟

فقال عليه السلام: قوة لاهوتية جوهرية بسيطة حية بالذات أصلها العقل منه بدت وعنه وعت وإليه دلت فأشارت عودتها إليه إذا كملت وشابهت، ومنها بدأت الموجودات وإليها تعود بالكمال فهو ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى، من عرفها لم يشق، ومن جهلها ضل سعيه وغوى .

حضرت فرمود: نفس لاهوتیه جوهر بسیطی است که ذاتا زنده است. اصل آن عقل است که از آن شروع شده و به وسیله و به علت او می فهمد و به سوی او اشاره می نماید و بازگشتش در وقتی که به مقام کمال خود رسید و مشابَهت با او پیدا کرد، به سوی عقل است.

موجودات از این نفس الهیه ملکوتیه کلیه آغاز شده و در هنگام کمال خود نیز بدان بازگشت می نمایند و این نفس کلیه ذات علیای خداست و شجره طوبی و سدرۃ المنتهی و جنة المأوی است و کسی که به مقام معرفت او رسد هیچ گاه شقی و بدبخت نخواهد بود و کسی که او را نشناسد جاهل و گمراه می باشد.

فقال السائل: یا مولای وما العقل؟

پس عرض کرد: مولای من عقل چیست؟

قال: العقل جوهر دراك محیط بالاشیاء من جميع جهاتها، عارف بالشیء قبل كونه، فهو علة الموجودات ونهاية المطالب). انتهى

پس میتوان چنین نتیجه گرفت، روح خداوند که موجب حیات آدم و عیسی علیه السلام شد و ایشان را مؤید به آن روح نمود، شعاع و مثال حقیقت محمدیه (مشیت) است یعنی روح القدس، و مرحوم کرمانی نیز در قرآن محشی، این روح را به روح القدس معنا نموده اند.

لازم به ذکر است که این روح مختص پیامبران است نه جمیع اناسی، چرا که روح انسانی همان نفس ناطقه قدسیه است که به آن از حیوان متمایز میشود. چنانکه در حدیث اعرابی میخوانیم:

فقال: یا مولای وما النفس الناطقه القدسیه؟

اعرابی عرض کرد: ای مولای من نفس ناطقه قدسیه چیست؟

قال علیه السلام: قوه لاهوتیه بدو ایجادهای عند الولاده الدنیویه، مقرها العلوم الحقیقیه الدینیّه، موادها التأییدات العقلیه، فعلها المعارف الربانیّه، سبب فراقها تحلل الآلات الجسمانیّه، فاذا فارقت عادت إلی ما منه بدأت عود مجاوره لا عود مآزجه.

حضرت فرمود: قوه ای است لاهوتی که شروع آن از ولادت دنیایی است، مقر آن علوم حقیقی دینی و موادش تأییدات عقلی است. کار او معارف خدایی و سبب جدا شدنش به تحلیل رفتن آلات جسمانی است (جمیع نفس های پیشین) پس زمانی که جدا شد به سوی آنچه که از آن شروع شده باز میگردد (عالم نفس) به صورت عود مجاوره. (و تعین همیشگی نا گسستنی) دارد.

در ادامه اشعار مرحوم کرمانی اع میفرمایند:

چونکه دید آن روح علین مقام ***
این مقام پست و گور پر ظلام

دید یکجا هجرش از مأوای قدس	*** **	یک طرف دوریش از اخوان انس
یک طرف این گور پر خوف و خطر	*** **	با کثافت خانه دید از مدر
دشمنان صف بسته اندر هر طرف	*** **	جملگی مقصودشان او را تلف
جملگی مستولی اندر آن دیار	*** **	خود غریب و نه معین او را نه یار
یک تن و دشمن الوف اندر الوف	*** **	او یک و ایشان صفوف اندر صفوف
چار سلطان عظیم از چار سو	*** **	هر یکی بسته کمر بر قتل او
جمله شان کفار و از حق بی خبر	*** **	در طریق خودپرستی پی سپر

پس چون آن روح علیینی و نورانی به این جسم تعلق گرفت، چهار عنصری که این بدن از آن تشکیل شده بود بمانند سلاطینی بودند که در مقام کشتن او برآمدند، چراکه کثیف ترین و غلیظ ترین مراتب، عناصر عالم جسم است که بیش از همه خود نمایی داشته و با نور سنخیت ندارد.

خواندش هر یک بسوی دین خود	*** **	میکشد او را سوی آئین خود
هر یکی را لشکری بیحد و مر	*** **	جمله اندر دین آن شه پی سپر
جملگی از اهل آن بیت الحزن	*** **	آگه از اوضاع آن دار المحن
هر یکی در گوشه اندر کمین	*** **	با سلاح حرب بنشسته بکین
کنده اندر هر قدم چاهی غزیر	*** **	رفته عمق آن الی قعر السعیر

لشکر عناصر، طبایع آن ها در بدن انسان است و دین و آیین هر کدام اخلاق و رفتار و حالاتی است که با غلبه هر کدام در انسان ایجاد میشود.

چنانک آیین مزاج صفرا، غضب و کبر و بخل و فخر فروشی است

آیین مزاج دم، شهوت و رفیق دوستی و اسراف است، و صاحب کبر است اما با فروتنی و نفاق، به جهت اشتراکی که با بلغم دارد.

آیین مزاج بلغم، بی غیرتی، بیهوشی، پر خوری و پر خوابی است، شجاعتی نداشته و با هر ناصب و کافری طلب صلح دارد.

آیین مزاج سودا، بر انزوا و افکار باطله و شک بسیار است.

در فضایی آن ظلام اندر ظلام	*** **	در هوای آن قتام اندر قتام
خانه مشحون بامراض و الم	*** **	پر ز آفات و بلایا و ستم
خانه در معبر چندین مرض	*** **	ساخته در معرض چندین عرض

حال غلبه هر کدام از این طبایع چهار گانه موجب امراضی مختص به خود میشود. مانند مننژیت که از غلبه صفراست یا فلج که از غلبه بلغم است یا طاعون که از غلبه دم است یا بیماری های روانی که از غلبه سوداست

دید خشتش هشته اندر روی آب	*** **	از عبور موج اندر اضطراب
---------------------------	--------	-------------------------

سرنگون مانده بگرداب بلا	** * **	کشتی در چار موج ابتلا
لاجرم در جوف آن مأوی گزید	** * **	چون دخولش بود از امر مجید
شد بصد اکراه در آن بوم و مرز	** * **	گشت ساکن اندر آن با ترس و لرز
کو بصد اکراه شد در این ظلام	** * **	وین عجب زین نور علیین مقام
با کثافتهای آن چون شد جنیس	** * **	حال چون با ظلمت آن شد انیس
بی سبب با دشمنان بگرفته انس	** * **	چون برفت از خاطرش یاران قدس
بسته پیمان را ابا عظم رمیم	** * **	داده از کف عهد انوار قدیم
بسته دل از جهل بر دار فنا	** * **	گشته چون مستوحش از دار بقا
نقد روحانی چه سان در جسم باخت	** * **	داد ایمان از کف و با کفر ساخت
در بهای جسم داد آن نور پاک	** * **	با سمک پیوست و ببرید از سماک
خواندش ناگه خداوند جلیل	** * **	زین عجبتز آنکه چون وقت رحیل
برنمیگرد دل از يك قبضه خاک	** * **	دارد اکراه از لقای نور پاک

پس آن روح علیینی با دیدن اوضاع این جسم و جسد با اکراه در آن قرار گرفت اما پس از مدتی که با این جسد انس میگیرد، هنگام بازگشت به سختی از آن دل خواهد کند.